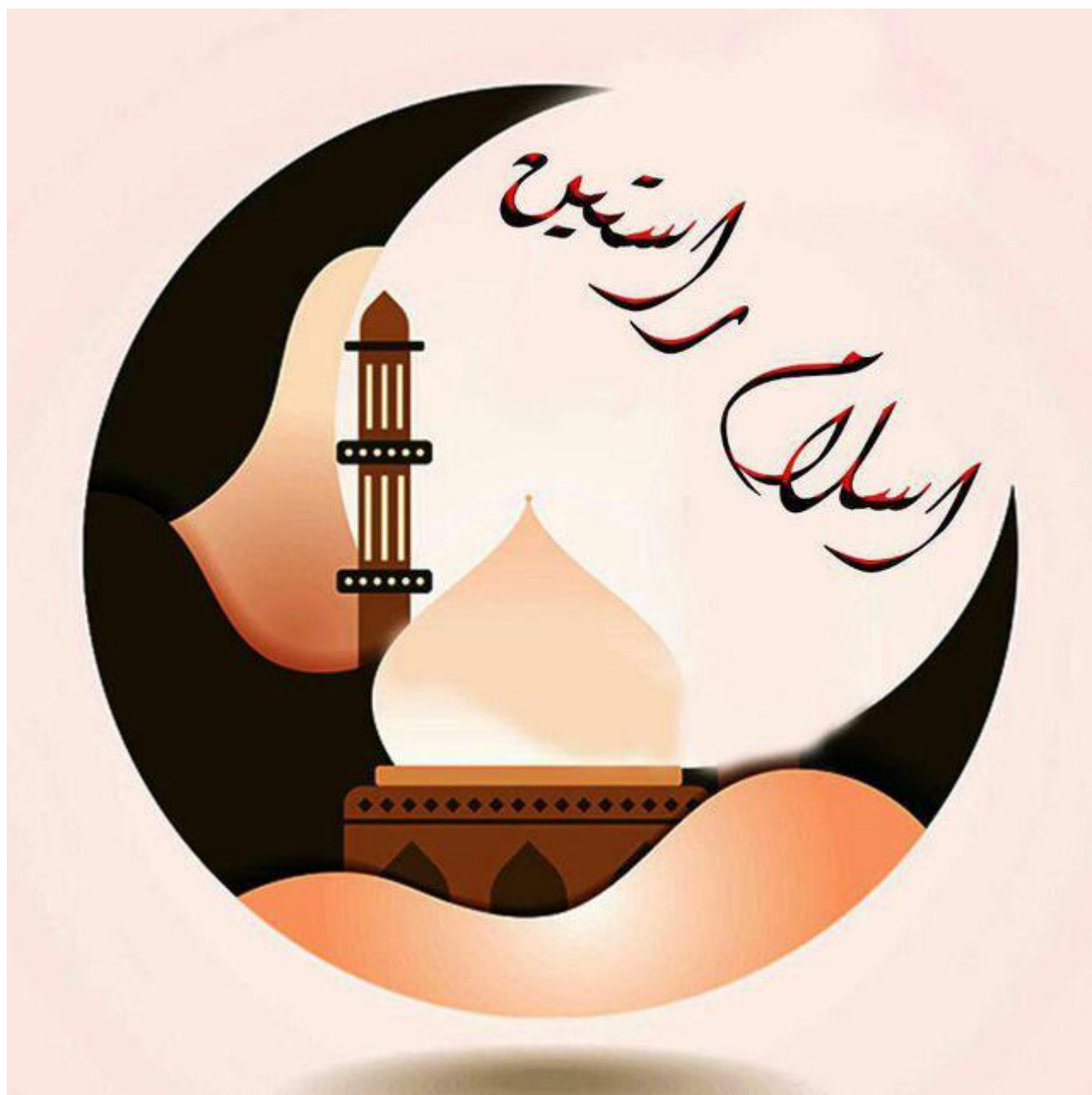




مجموعه کنفرانس های گروه رسمی اسلام راستین

موضوع کنفرانس: برده داری در اسلام

تهیه و گرد آوری توسط: برادر یوسف ثانی

تک قسمتی

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس شایسته خالق است که به ما نعمت هستی بخشید و بر ما منت هدایت نهاد و صلاه و سلام بر رسول خاتم صلی الله علیه و آله وسلم و یاران وفادارش که بار ابلاغ این مسئولیت رو به دوش کشید.

مسئله برده داری در اسلام

﴿آیا اسلام برده داری را روا می‌داند؟﴾

یکی از خطرناک‌ترین #شبهه‌هایی که دشمنان اسلام از آن به عنوان دستاویزی برای متزلزل کردن باورهای جوانان مسلمان نسبت به اسلام استفاده می‌کنند،

﴿مسئله جواز برده داری در اسلام است.

جوانان مسلمان نیز با شنیدن این شبهات دچار برخی تردیدها می‌شوند، و طبعاً، سؤالاتی اینچنینی به ذهنشان خطور می‌کند: چگونه ممکن است اسلام بردگی را روا دانسته باشد؟!

دینی که این همه مدعی خیرخواهی برای تمام بشریت است؟!

دینی که ادعا می‌کند براساس مساوات کامل برپا شده است؟!

دینی که همه مردم را از یک اصل و ریشه می‌داند؟!

چگونه این دین بردگی را جزئی از نظامش قرار داده و آن را قانون اعلام کرده است؟!

آیا خداوند می‌خواهد مردم به دو دسته برده و آزاد تبدیل شوند؟!

آیا خداوند رضایت داده است که گروهی از بندگان را تبدیل به کالا نماید تا به عنوان برده مورد خرید و فروش قرار گیرند؟!

... و

﴿اگر خداوند بدین امر راضی نیست، پس چرا در کتاب آسمانی‌اش قرآن، همان‌گونه که شراب، قمار، ربا و امور دیگر را تحریم نموده، به صراحت الغای بردگی را اعلام نکرده است؟!﴾

اینها برخی سوالات ملحدان هست برای دور کردن مسلمانان از عقاید اسلام

حال، متأسفانه بسیاری کسانى که بدون تحقیق و پژوهش در این زمینه، از مسئله برده داری به عنوان عیبى بزرگ و لکه ننگی بر پیشانی اسلام یاد می کنند.

منتها، #بیابید با دیدی عاری از تعصب و صرفاً از دیدگاه حقایق تاریخی، اجتماعی و روانشناسی به بررسی این مسئله پردازیم:

از آنجایی که اسلام زمانی ظهور کرد که جهان کم کم داشت نظام برده داری را لغو می کرد، لذا، قوانین و عقایدش متناسب با این تغییرات وضع شد. در نتیجه، برده داری را به رسمیت شناخت!

﴿#زیرا، اسلام نمی توانست ناگهان نظام جدیدی را به وجود بیاورد، بدون اینکه زمینه و شرایط برقراری چنین نظام جدیدی را فراهم ساخته باشد.﴾

برای #نمونه، از آنجایی که در نزد عرب آن زمان شرابخواری چون آب خوردن تقریباً عمومیت داشت، اسلام نمی توانست به یکبار دستور به تحریم آن دهد. لذا، تحریم آن به تدریج و در سه مرحله صورت گرفت. بار اول در آیه (بقره/۲۱۹): «[ای پیامبر!] درباره شراب و قمار از تو می پرسند؛ بگو: در آن دو گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است، و[لی] گناهشان از سودشان بزرگتر است»؛ بار دوم در آیه (نساء/۴۳): «ای کسانی که ایمان آورده اید! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا زمانی که بدانید چه می گوئید»؛ و بار سوم در آیه (مائده/۹۰): «ای کسانی که ایمان آورده اید! شراب و قمار و بُت ها و تیره های قرعه پلیدند [و] از عمل شیطانند. پس، از آنها دوری گزینید، باشد که رستگار شوید».

#درضمن، امروزه دیدگاه ما در مورد برده داری، طبق شرایط موجود و نیز در سایه جنایات هولناکی است که دنیای برده داری (به ویژه در دوره امپراتوری روم) به خود دیده است. در نتیجه، برده داری را تقبیح می کنیم و هرگز احساسات مان قبول نمی کند که چنین رفتاری از سوی دین یا نظامی مشروع اعلام شده باشد. بنابراین، مسئله برده داری در اسلام را تخطئه کرده و مورد انتقاد شدید قرار می دهیم.

اینک، با بررسی اجمالی وضعیت بردگان در امپراتوری روم، می توان شاهد گام بزرگی بود که ﴿اسلام در جهت بهبود وضع بردگان و ارتقای جایگاه اجتماعی آنان برداشت.﴾

در عرف و عادت رومی‌ها، بردگان کالا به شمار می‌آمدند نه انسان! کالایی که با وجود داشتن وظایف بسیار سنگین، از داشتن هرگونه حقی محروم بود. باید در ابتدا دانست که وجود این بردگان نتیجه جنگ‌ها و کشورگشایی‌ها بود. این یورش‌ها و درگیری‌ها بدون هدف و برنامه‌ی خاصی انجام می‌شد. تنها علت این امر، شهوت به بردگی‌کشاندن و تحت سلطه درآوردن دیگران برای خدمت به منافع رومی‌ها بود، تا آنان در رفاه و آسایش زندگی کنند و در لذت‌های شهوانی اعم از شراب، فحشا، رقص و پایکوبی، جشن‌ها و یادبودها غرق شوند. بنابراین، برای رسیدن به چنین امکانات و لذت‌هایی می‌بایست ملت‌های دیگر را به بردگی خود درآوردند و خونشان را بمکند.

رومی‌ها بردگان را با زنجیرهای سنگین می‌بستند تا از فرار آنان جلوگیری کنند و در چنین وضعیتی آنان را در مزارع و کشتزارها و ادار به کار می‌کردند. رومی‌ها هیچ خواسته‌ای نداشتند جز این که بردگان را زنده بگذارند تا برایشان کار کنند. آنان در هنگام کار بدون هیچ دلیلی (جز ارضای لذت حیوانی مالکشان یا نمایندگانشان) شلاق می‌خوردند. سپس در سیاه‌چال‌های تاریک، بدبو و متعفن می‌خوابیدند که جولانگاه حشرات و موش‌ها بود. آنان در گروه‌های ۱۰ نفری به زنجیر بسته شده و به یک زندان افکنده می‌شدند تا این که تعدادشان در یک سیاه‌چال به ۵۰ نفر می‌رسید، به طوری که حتی فاصله‌ای که میان چهارپایان یک اصطبل در نظر گرفته می‌شد، درباره‌ی آنان مراعات نمی‌شد.

اما وقاحت و زشتی نظام برده داری رومیان، در برگزاری نبردهای #گلادیاتوری به اوج خود می‌رسید؛ نبردهایی که صرفاً جهت سرگرمی و تفریح ثروتمندان و اغنیای روم ترتیب داده می‌شد و در آن نبردها، بردگان را به جان هم می‌انداختند. این مبارزات وحشیانه تنها یک قانون داشت: یا مرگ یا زندگی!

آری! این وضعیت بردگان در امپراتوری روم بود. در این جا نیازی نیست درباره‌ی وضعیت قانونی بردگان آن دوران و حق مطلق مالکان درباره‌ی کشتن، شکنجه و بهره‌کشی از آنان (بدون داشتن حق شکایت یا وجود هرگونه مرجعی که حق آنان را به رسمیت بشناسد) چیزی بگوییم؛ زیرا، مطالب فوق، به روشنی خود گویای این حقیقت است.

شیوه‌ی تعامل و رفتار با بردگان در ایران، هند و سرزمین‌های دیگر از نظر نفی مطلق حقوق انسانی و وادارکردن آنان به دشوارترین کارها (بدون دادن هیچ‌گونه دستمزدی در مقابل آن) چندان تفاوتی با رفتار رومیان با بردگان نداشت. به عنوان نمونه، عرب‌های آن زمان، کنیزان خود را به خودفروشی وا می‌داشتند و این کار را به عنوان منبع درآمدی برای خود تلقی می‌کردند.

در این دوران بود که #خورشید اسلام طلوع کرد تا به این انسان‌ها، انسانیت به تاراج رفته شان را بازگرداند، و خطاب به مالکان بردگان بگوید:

[بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ]

برخی [از شما انسان ها] از برخی [دیگر] هستید [و شما و ایشان در برابر دین، یکسان و برادران و خواهران ایمانیِ همدیگر می‌باشید]. (نساء/۲۵)

اسلام آمد تا بگوید:

[مَنْ قَتَلَ عَبْدَهُ قَتَلَنَاهُ، وَمَنْ جَدَعَ عَبْدَهُ جَدَعْنَاهُ وَمَنْ أَخْصَى عَبْدَهُ أَخْصَيْنَاهُ]

به روایت مُسلم، بخاری، ابوداود، ترمذی و نسائی.

#یعنی

«هرکس #برده‌اش را بکشد، او را می‌کشیم؛ و هرکس برده‌اش را مُثله کند [= گوش، بینی و اعضای دیگر او را بُرد]، او را مُثله می‌کنیم؛ و هرکس برده‌اش را عقیم کند، او را عقیم می‌کنیم!»

همچنین، اسلام آمد تا یکی بودن منشأ همه انسان‌ها را اعلام کند و بگوید:

[أَنْتُمْ بَنُو آدَمَ وَآدَمٌ مِنْ تُرَابٍ]

به روایت #ابوداود

#یعنی شما فرزندان آدم هستید، و آدم هم از خاک است

از این گذشته، با اینکه عرف آن روزگار حکم می‌کرد که مردان اسیر را شکنجه کرده و زنان اسیر را به فحشا وادارند،

﴿۱﴾ اما اسلام #شکنجه اسیران را #ممنوع کرد و از تجاوز به زنان اسیر جلوگیری نمود.

قرآن درباره حفظ حرمت زنان اسیر چنین می‌گوید:

[وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ]

کنیزان [یا زنان اسیر] خود را به زناکاری وامدارید! (نور/۳۳)

لذا در اسلام، مالک بودن برای فرد هیچ گونه امتیاز و برتری نسبت به برده‌اش به شمار نمی‌آید، بلکه معیار برتری فقط تقوا است و بس:

[يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ]

ای انسان ها! ما شما را از مرد و زنی [به نام آدم و حواء] آفریده‌ایم، و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید. بی گمان، گرامی ترین شما در نزد خداوند، باتقواترین شماست. (حُجُرَات/۱۳)

[أَلَا لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَىٰ أَعْجَمِيٍّ، وَلَا لَأَعْجَمِيٍّ عَلَىٰ عَرَبِيٍّ، وَلَا لَأَسْوَدَ عَلَىٰ أَحْمَرَ وَلَا لِأَحْمَرَ عَلَىٰ أَسْوَدَ، إِلَّا بِالتَّقْوَىٰ]

☞ به روایت امام احمد و طبری.

#یعنی [ای مردم!] آگاه باشید که عرب بر غیر عرب، غیر عرب بر عرب، سیاه پوست بر سرخ پوست و سرخ پوست بر سفید پوست هیچ گونه برتری ندارد. تنها معیار برتری [نزد خدا] تقوا و پرهیزگاری است و بس!

در قرآن کریم هیچ آیه ای نیست که به موجب آن، برده داری مباح و روا باشد، بلکه قرآن صراحتاً مؤمنان را به آزادی بردگان دعوت می نماید. به علاوه، به اثبات نرسیده است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) اسیری را برده کرده باشد، بلکه حتی اسیران و بردگان مکه و بنی مُصطلق و حُنین، بردگانی که پیش او بودند، و نیز بردگانی که به وی اهدا می شدند را آزاد می کرد.

ولی خلفای راشدین، به عنوان مقابله به مثل، بعضی از اسیران خود را برده می ساختند اما به آنان ظلم نمی کردند البته، آنان هم در همه حال برده داری را مباح ندانسته اند، بلکه تنها در جنگ های مشروع علیه دشمنان کافر، اسیران جنگی را برده می ساختند و صورت های دیگر برده داری را لغو ساختند و آن را شرعاً حرام و ناروا می دانستند.

در نتیجه، تا این جا به وضوح روشن شد که نه تنها اسلام پایه گذار نظام برده داری نیست، بلکه اسلام به مالکان دستور می دهد تا با بردگان به نیکی رفتار کنند:

[وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنْبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَلًا فُخُورًا]

[ای کسانی که ایمان آورده اید!] و نیکی کنید به پدر و مادر، خویشاوندان، یتیمان، مستمندان، همسایگان خویشاوند، همسایگان بیگانه، همنشینان [= همراهان و همکاران]، در راه ماندگان [= مسافران نیازمندی که در شهر و مکان معینی اقامت ندارند]، و #بردگان [= غلامان و کنیزان]. بی تردید، خداوند کسی را دوست نمی دارد که متکبر و فخر فروش است! (نساء/۳۶)

[اتَّقُوا اللَّهَ فِيمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ]

به روایت ابوداود

درباره بردگانی که تصاحب می کنید، از خدا بترسید [و حقوق آنان را مراعات کنید].

به علاوه، اسلام خاطر نشان می کند که رابطه میان مالک و برده، بر پایه خودبزرگ بینی مالک و سوء استفاده از برده یا خوار دانستن او نیست؛ بلکه، پیوند میان آن دو، پیوندی خویشاوندی است. به بیان دیگر، مالکان خویشاوندان و اولیای کنیزان خود هستند، و لذا، لازم است برای ازدواج با آنان، از این اولیا کسب اجازه شود:

[وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ فِتْيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُم مِّنْ بَعْضٍ فَاَنْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ]

و اگر کسی از شما به علت مشکلات مادی نتوانست با زنان آزاده مؤمن ازدواج کند، پس با دختران جوان [و] با ایمانی که شما مالک آنان هستید [یعنی، با کنیزان ازدواج کند]؛ و خدا به ایمان شما داناتر است. برخی [از شما انسان ها] از برخی [دیگر] هستید [و شما و ایشان در برابر دین، یکسان و برادران و خواهران ایمانی همدیگر می باشید]. پس، آنان را با اجازه صاحبان شان به ازدواج [خود] درآورید، و مهرشان را به طور پسندیده به آنان بدهید. (نساء/۲۵)

به علاوه، اسلام اربابان را به تعلیم و تأدیب بندگان خود فراخوانده است :

[مَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ جَارِيَةٌ فَعَلَّمَهَا وَأَحْسَنَ إِلَيْهَا، ثُمَّ أَعْتَقَهَا وَتَزَوَّجَهَا فَلَهُ أَجْرَانِ]

﴿به روایت بخاری و مسلم.﴾

هرکس کنیزی داشته باشد و او را تعلیم دهد و با وی رفتاری نیکو داشته باشد، سپس، او را آزاد کند و با او ازدواج کند، دو اجر خواهد داشت [اجر آزاد ساختنش و اجر ازدواج با وی].

بنابراین، از نظر اسلام، بردگان و صاحبانشان باهم برادر و خواهرند!

[إِخْوَانُكُمْ حَوْلُكُمْ، فَمَنْ كَانَ أَخُوهُ تَحْتَ يَدِهِ، فَلْيُطْعِمْهُ مِمَّا يَأْكُلُ، وَلْيَلْبِسْهُ مِمَّا يَلْبَسُ، وَلَا تَكْلَفُوهُمْ مَا يَغْلِبُهُمْ، فَإِنْ كَلَّفْتُمُوهُمْ فَأَعِينُوهُمْ]

﴿به روایت بخاری.﴾

کنیزان و غلامان تان برادران و خواهران شما هستند. پس، هرکس که [برادر یا خواهرش] زیر دست اوست، باید از همان غذایی به او بدهد که خود می خورد، و از همان لباسی که خود می پوشد بر تن او بپوشاند، و هرگز بیش از توانشان از آنان کاری نکشد. پس وقتی به آنان کاری را محول کردید، خودتان هم آنان را یاری کنید.

از اینها گذشته، رسول اکرم (صلی الله علیه وسلم) با هدف احترام به عواطف و احساسات بردگان فرموده است:

[لَا يَقُلُ أَحَدُكُمْ: عَبْدِي أُمِّي، وَلْيَقُلْ: فَتَايَ وَفَتَاتِي وَغُلَامِي]

(به روایت بخاری و مسلم)

هیچ کدام از شما نباید بگویند: «این غلام یا کنیز من است». بلکه باید بگویند: «این پسر جوان یا دختر جوان یا جوان من است».

بر این اساس، ابوهریره (رضی الله عنه)، که یکی از اصحاب گرانقدر رسول خدا بود، خطاب به مردی که سوار بر مرکبش بود و غلامش را پیاده به دنبال مرکبش می‌کشاند، گفت: «او را پشت سر خودت بر مرکب سوار کن، زیرا، او برادرت است و جان او مانند جان توست».

و این چنین بود که پس از ظهور اسلام، دیگر بردگان کالا به شمار نمی‌آمدند. بلکه اسلام آنان را انسان‌هایی دارای روحی مانند روح سروران‌شان می‌دانست؛ و این درحالی بود که همه ملت‌های دیگر، جنس بردگان را غیر از مالکان‌شان می‌دانستند، و تصور می‌کردند که آنان فقط برای بردگی و خواری آفریده شده‌اند. در نتیجه، دل‌هایشان از کشتن، شکنجه‌کردن، داغ کردن و وادارکردن آنان به کارهای زشت و اعمال طاقت‌فرسا به رحم نمی‌آمد. متنها، نه در دنیای خیالات و اوهام، بلکه در عالم واقعیت، اسلام بردگان را به جایگاه رفیع برادری و خواهری ارتقا داد. تاریخ گواهی می‌دهد که رفتار با بردگان در صدر اسلام به چنان درجه‌الایی از انسانیت رسیده بود که هرگز در هیچ دوره و مکانی سابقه نداشته است. این امری است که حتی نویسندگان متعصب اروپایی هم نمی‌توانند آن را انکار کنند. این رفتار به گونه‌ای انسانی و کریمانه بود که بردگان آزد شده - با وجود آزادشدن و داشتن اختیار و استقلال - باز هم از ترک مالکان سابق‌شان خودداری می‌کردند! زیرا آنان را خویشاوندان خود می‌دانستند؛ درست گویی میان‌شان رابطه‌نَسَبی برقرار بود!

البته، قضیه به همین جا ختم نمی‌شود؛ زیرا، بردگان به انسان‌هایی دارای کرامت و عزت تبدیل شدند؛ انسان‌هایی که قانون، حفظ حریم آنان را تضمین می‌کرد و هیچ‌کس حق نداشت با کردار یا گفتار به آنان تجاوز کند. به عنوان مثال، درباره‌ی نهی از گفتار تحقیرآمیز با بردگان، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به مالکان یادآوری می‌کرد کاری نکنند که بردگان احساس بردگی کنند، و حتی به آنان دستور می‌داد تا با عباراتی آنان را مورد خطاب قرار دهند که نشان دهنده پیوند خویشاوندی است؛ تا بدین وسیله، بردگی‌شان را نفی کنند و آن را به فراموشی بسپارند؛ مثلاً می‌فرمود:

[إِنَّ اللَّهَ مَلَكَكُمْ إِيَّاهُمْ وَلَوْ شَاءَ لَمَلَكَكُمْ إِيَّاكُمْ]

خداوند شما را مالکان آنان قرار داده است، اگر اراده می‌کرد می‌توانست آنان را مالک و شما را به برده و غلام تبدیل کند.

بدین ترتیب، اسلام با یادآوری این نکته، از غرور مالکان کاست و روح مشترک انسانی موجود میان همه آنان و دوستی و مودّتی که باید در روابط میان آنان برقرار باشد را به آنان یادآوری نمود. درباره کردار و رفتار تحقیرآمیز و شکنجه جسمی و روحی بردگان باید گفت که اسلام سزای چنین عملی را مقابله به مثل دانسته است.

همان طور که قبلاً هم گفتیم، پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) فرمودند:

[مَنْ قَتَلَ عَبْدَهُ قَتَلَنَاهُ]

☞ به روایت مسلم، بخاری، ابوداود، ترمذی و نسائی.

هرکس برده اش را بکشد او را می‌کشیم

این باور و عقیده روشن و مشخصی است درباره مساوات و برابری انسانی میان بردگان و مالکانشان. بنابراین، از نظر اسلام، غلامان و کنیزان به دلیل امری عارضی و زودگذر به برده تبدیل شده اند، و لذا این حالت گذرا، آنان را از صفت اصلی بشر بودنشان خارج نمی‌سازد. بنابر آنچه گفته شد، این تضمین ها به اندازه ای برای ادامه حیات انسانی غلامان و کنیزان کافی و شافی است که در طول تاریخ (چه قبل از اسلام چه بعد از آن) هیچ قانون دیگری درباره حقوق بردگان به گرد پای آن نمی‌رسد. به گونه‌ای که اسلام حتی کتک زدن بردگان (با هدفی غیر از تأدیب و تربیت آنان) را توجیه مشروعی برای آزادی آنان اعلام کرده است!:

[مَنْ لَطَمَ مَمْلُوكَهُ، أَوْ ضَرَبَهُ، فَكَفَّارَتُهُ أَنْ يُعْتَقَهُ]

☞ به روایت مسلم و ابوداود.

هرکس بنده مملوک خویش را سیلی یا کتک بزند، کفاره این گناه، آزاد کردن اوست.

تلاش #اسلام در راه آزادسازی بردگان و لغو برده داری

در سطور فوق، به آزادسازی روحی - روانی بردگان به وسیله بازگرداندن شخصیت انسانی از دست‌رفته‌شان و رفتار با آنان به عنوان انسانی ارزشمند پرداختیم، و اینکه آنان از نظر اصالت با مالکانشان تفاوتی نداشتند؛ و نیز دیدیم که از نظر اسلام، اموری گذرا و موقتی باعث برده شدن گروهی از انسان ها شده است.

اما، اسلام فقط به آزادسازی روحی بردگان اکتفا نکرد؛ زیرا، یکی از اصول اساسی اسلام، برابری میان همه انسان ها و به رسمیت شناختن آزادی کامل همه آنان است. به همین دلیل، اسلام عملاً برای آزادی بردگان، دو شیوه را در نظر گرفته است:

۱- آزادسازیِ داوطلبانه؛

۲- بازخریدِ بردگان توسط خودشان.

۱- آزادسازیِ داوطلبانه: آزادسازیِ داوطلبانه به معنی آزادیِ بندگان از سوی مالکانشان می باشد. اسلام مسلمانان را به آزادکردن غلامان و کنیزان بسیار تشویق می کرد. خودِ پیامبراکرم (صلی الله علیه وسلم) در این امر الگوی برتر بود؛ به طوری که وی غلامانِشان را آزاد می کرد و این امر را در میان یارانش اعلام می نمود. ابوبکر (رضی الله عنه) نیز اموال فراوانی را در راه خرید غلامان از سران مشرک قریش هزینه کرد تا آنان را آزاد کرده و به آنان نعمت آزادی ببخشد. در یک جمع بندی می توان گفت که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) ۶۳ برده، عائشه ام المؤمنین ۶۷ برده، عباس عموی پیامبر ۷۰ برده، حکیم بن حزام ۱۰۰ برده، عبدالله بن عمر ۱۰۰۰ برده و عبدالرحمن بن عوف ۳۰ هزار برده را آزاد کردند.

به علاوه، هرگاه پس از صرف هزینه های جاری کشور، در بیت المال مسلمانان اموالی باقی می ماند، حاکمان مسلمان به وسیله آن اموال، بندگان را خریده و آنان را آزاد می کردند.

اسلام برای آزادیِ بندگان، درهای متعددی را گشوده است؛ مثلاً آزادیِ بندگان را راهی به سوی رسیدن به رحمت و بهشت خداوند قرار داده است:

[فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكُّ رَقَبَةٍ]

[ما که دو راه پیش پای انسان نهاده ایم، آن کس که ناسپاس است،] او خویشتن را به گردنه [رهایی از شقاوت و رسیدن به سعادت] نمی زند [و آن را پشت سر نمی گذارد]. و تو چه دانی که آن گردنه چیست؟ [آن گردنه،] آزاد کردن برده است. (بلد/۱۳-۱۱)

روزی، مردی نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد و گفت: «ای رسول خدا، عملی را به من نشان بده که مرا به بهشت وارد سازد. پیامبر فرمود:

[عَتَقُ النَّسَمَةَ وَفَكَ الرِّقَبَةَ]

☞ به روایت ابوداود و احمد.

آزادی یک انسان و رهایی گردنی از بندِ بردگی

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) هر غلام و برده ای که به ۱۰ نفر از مسلمان خواندن و نوشتن یاد می داد یا خدمت مشابهی برای مسلمانان انجام می داد را آزاد می کرد. قرآن کریم با صراحت تمام، کفاره برخی از گناهان را ☞ آزادسازی غلامان و کنیزان می داند.

#مثلاً بنگرید به آیات: (مجادله/۳)؛ (مائده/۸۹)

همچنین، رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مسلمانان را برای آمرزش گناهان‌شان، به آزاد کردن غلامان و کنیزان تشویق می‌کرد تا تعداد بیشتری از بردگان آزاد شوند. در این‌جا، شایسته است به یکی از این کفاره‌ها اشاره کنیم که از نظر اسلام با بردگی ارتباط ویژه‌ای دارد. اسلام، کفاره قتل غیرعمدِ مسلمان توسط مسلمانی دیگر را پرداخت دیه کامل توسط قاتل به خانواده مقتول و آزاد کردن برده‌ای دانسته است:

[وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطْئًا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ]

کسی که مؤمنی را به خطا بکشد، باید ﴿برده مؤمنی را آزاد کرده و دیه کامل را [نیز] به خانواده مقتول پرداخت کند. (نساء/۹۲)

طبق آیه فوق، فرد مقتول به عنوان انسانی در نظر گرفته شده است که خانواده و جامعه اش - هر دو - او را به ناحق از دست داده‌اند؛ به همین دلیل، اسلام غرامت و جبران قتل او را از دو جنبه در نظر گرفته است: (۱) پرداخت خسارت به خانواده‌اش از طریق پرداخت دیه به آنان، (۲) جبران فقدان یک عضو از جامعه به وسیله آزاد کردن یک غلام یا کنیز مؤمن! ... گویی آزاد کردن بردگان در اسلام، حکم زنده کردن روح انسانی است که به اشتباه از دست رفته است. بنابراین، همان طور که می‌بینیم، اسلام هر فرصتی را برای آزاد کردن بردگان غنیمت می‌شمارد!

تاریخ روایت می‌کند که در صدر اسلام تعداد فراوانی از بردگان، داوطلبانه از سوی مالکان‌شان آزاد شدند و این تعداد فراوان در تاریخ ملت‌های دیگر قبل و بعد از اسلام (تا آغاز دوره معاصر) بی‌نظیر است؛ و اینکه انگیزه آزادی آنان کاملاً انسانی و فقط برای رضای خداوند بوده است و بس

۲- بازخرید بردگان توسط خودشان: بازخرید بردگان توسط خودشان به معنای دادن آزادی به آنان در صورت درخواست خودشان مبنی بر آزادی و در مقابل پرداخت مبلغی بود که مالک و برده بر سر آن توافق می‌کردند:

[وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُمْ مِّنْ مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ]

کسانی که از بردگانتان خواستار [آزادی خود با] عقد قرارداد شدند، با ایشان عقد قرارداد ببندید [البته] اگر خیر [و صلاحیت] بر پای خود ایستادن در زندگی آزاد و نیز امانت در پرداخت اقساط بازخرید در ایشان سراغ دیدید؛ و از مال و ثروتی که خدا به شما داده است، [در راه آزادی آنان] بدیشان بدهید. (نور/۳۳)

در این حالت، مالک مجبور بود برده را آزاد کند و نمی‌توانست پس از دریافت مبلغ مورد توافق، این امر را رد کند یا به تأخیر بیندازد؛ در غیر این صورت، دولت (قاضی یا حاکم) با توسل به زور برای اجرای توافق‌نامه آزادی برده دخالت می‌کرد.

بنابراین، از همان لحظه‌ای که برده ای (در مقابل پرداخت پول) درخواست آزادی را با مالکش مطرح می‌کرد، مالک حق عدم قبول آن را نداشت و چنانچه آزادی آن برده خطری برای امنیت جامعه اسلامی در بر نمی داشت، کارکردن برده برای مالکش، در مقابل پرداخت دستمزد صورت می گرفت یا طبق خواسته خود برده، او می‌توانست در خارج از خانه مالکش در مقابل مزد کار کند تا مبلغ مورد توافق برای آزادی‌اش را جمع‌آوری نماید.

هفت قرن پس از به وجود آمدن چنین قانونی توسط اسلام، یعنی در قرن چهاردهم میلادی بود که چنین قانونی در اورپا وضع شد. البته و صد البته، میان اقدام حکومت اسلامی و اقدام اروپا در این زمینه، یک تفاوت اساسی وجود داشت و آن اینکه، اسلام حکومت را مسئول سرپرستی و کفالت بردگان آزاد شده قرار داده بود.

از این گذشته، ﴿اسلام برای ترویج آزاد کردن داوطلبانه بردگان از سوی مالکانشان (آن هم فقط برای رضای خدا و اثبات بندگی و وفاداری‌شان به او) تلاش فراوانی کرد. به عنوان مثال، یکی از موارد مصرف اموال زکات، آزادی بردگان است.

﴿قرآن کریم در این باره چنین می‌فرماید:

[إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ ...]

صدقات [وزکات] مخصوص فقرا و مساکین و گردآورندگان آن، و دل‌جوئی شدگان [نومسلمانان] و برای [آزاد کردن] بردگان و... است. (توبه/۶۰)

به حکم این آیه، چنانچه بردگان از طریق درآمدشان قادر به پرداخت مبلغ مورد توافق با مالکشان نباشند، از اموال زکات (که بخشی از بیت المال مسلمانان است) جهت کمک به آنان پرداخت می‌شود تا خود را از مالکانشان خریداری کرده و آزاد نمایند.

بدین ترتیب، اسلام در راه آزادی بردگان گام‌های عملی بلندی را برداشته و از شرایط تاریخی، حداقل ۷ قرن پیش افتاده است؛ و حتی چیزی افزون بر قانون آزادی بردگان در اروپا در قرن چهاردهم میلادی را در خود داشته است، و آن اینکه، اسلام حکومت را مسئول سرپرستی و کفالت بردگان آزاد شده قرار داده است؛ و این چیزی است که صرفاً در آغاز دوره معاصر مطرح شده است. علاوه بر اینها، در اسلام امور فراوان دیگری هستند که تاکنون غرب نتوانسته است همانندی برای آنها داشته باشد؛ از جمله این امور، رفتار خوب و پسندیده با بردگان و آزاد کردن داوطلبانه آنان بدون وجود فشارهای اقتصادی و سیاسی است. البته، میان آزادی بردگان توسط اسلام با آزادی بردگان توسط غرب تفاوت دیگری نیز به چشم می‌خورد، و آن اینکه، آزادی بردگان در غرب تحت فشارهای سیاسی و اقتصادی به وقوع پیوست؛ یعنی فشارهای اقتصادی و سیاسی بود که غربی‌ها را وادار به این کار کرد نه حس انسان دوستی آنان!

البته، یادآوری این نکته هم لازم است که دنیای جدید، رسوم برده داری را با شدت هر چه تمام تر دربارهٔ اسرای جنگی ادامه می دهد و تنها «نام بردگی» را القا کرده است! هر کس رویدادهای جنگ جهانی اول و دوم را بررسی کند، به روشنی درمی یابد مردم متمدنی که از مخالفت با برده داری دم می زنند، دربارهٔ اسیران دشمن چه جنایاتی را که مرتکب نشده اند. به عنوان نمونه، آنان در آلمان و لهستان برای اسرای جنگی «اردوگاه های مرگ» ترتیب می دادند. همچنین، زندانیان را در شرایط وحشتناک و سرمای شدید، فقط یک وعده غذا می دادند و به زور بر بدن آنها آزمایش های مختلف پزشکی را مثل حیوانات انجام می دادند

﴿رویدادهای مهم تاریخ، ترجمه و تألیف: حسام الدین امامی، ص ۳۶۸، چاپ تهران.

اسیران جنگ جهانی دوم تا سال ها پس از جنگ، در اردوگاه ها سیری به کارهای طاقت فرسا و شکنجه آور وادار می شدند. آنان بازداشتگاه های سیری شمالی را «دوزخ» می نامیدند. همچنین، زندانیان کولیم، این ناحیه را «قبرستان» می نامیدند

﴿روزنامه کیهان، سال پانزدهم، شماره ۴۰۵۲، دی ماه ۱۳۳۵

از رفتارهای خشونت بار کشورهای متمدن با اسیران که بگذریم، غرامت های جنگی ای که دولت های فاتح از کشورهای شکست خورده مطالبه کرده اند، بسیار بسیار سنگین تر از فدیة ای است که در اسلام (آن هم از اسیران مالدار) گرفته می شود. به عنوان مثال، در جنگ جهانی دوم، غرامت سنگینی را که متفقین از آلمان گرفتند، کمر اقتصاد آن کشور را شکست، به طوری که «آلمانی ها احساس کردند که هستی آنها را زده اند!»

﴿ریشه های جنگ جهانی دوم، اثر: تیلر، مترجم: محمد علی طالقانی، ص ۸۲، چاپ تهران.

اینک، ممکن است #سؤال متحیرکننده ای به ذهن خطور کند، و آن اینکه، اگر اسلام همهٔ این گام ها را برای آزادی بردگان برداشته و بدون وجود هرگونه فشاری، خودش داوطلبانه در این زمینه در تاریخ پیشتاز بوده است، پس چرا تصمیم نهایی و قطعی را در این باره نگرفته و با صراحت تمام الغای بردگی را آشکارا اعلام نکرده است؟!

برای #پاسخ به این سؤال، نخست باید واقعیت های اجتماعی، روانی و سیاسی پیرامون قضیهٔ بردگی را مورد بررسی قرار دهیم؛ واقعیت هایی که در اسلام منجر به ایجاد مقدماتی برای آزادی بردگان در درازمدت شده است.

اولاً، باید گفت که آزادی حقیقی است گرفتنی نه دادنی! و آن گونه که برخی اشتباهاً تصور می کنند، آزادی بردگان نمی تواند به وسیلهٔ یک فرمان صورت گیرد!

بهترین گواه، تجربهٔ آمریکا در این زمینه است؛ زیرا، وقتی که آبراهام لینکن با صدور فرمانی الغای بردگی را اعلام کرد و همهٔ بردگان آزاد شدند، بردگانی که به وسیلهٔ این قانون آزاد شدند، نتوانستند آزادانه زندگی کنند! در نتیجه، به سوی مالکان شان

بازگشتند تا همچنان آنان را به عنوان برده بپذیرند!! دلیل آن امر این بود که آنان از نظر روحی هنوز آزادی خود را بازنیافته بودند. البته، اگر در چهارچوب واقعیت‌های روحی و روانی به این مسئله نگریسته شود، با وجود عجیب‌بودنش چندان هم شگفت نمی‌نماید. زیرا، زندگی انسان براساس عادت است و شرایطی که او در آن به سر می‌برد، در شکل‌گیری احساسات، عواطف و روحیاتش نقش اساسی دارد و بدان شکل و جهت می‌دهد. به عبارت دیگر، ساختار روحی - روانی بردگان، با افراد آزاد تفاوت دارد؛ البته، نه بدان علت که (به گفته پیشینیان) بردگان از جنس دیگری (غیر از انسان) هستند، بلکه بدان سبب که بردگی پایدار، نظام روحی آنان را با آن شرایط تطبیق داده است؛ و در نتیجه چنین شرایطی است که روحیه اطاعت آنان از دیگران به بالاترین سطح، و جنبه مسئولیت‌پذیری و تحمل عواقب امور نیز به پایین‌ترین سطح ممکن می‌رسد.

لذا، هنگامی که مالک، دستور انجام اموری را به برده می‌دهد او به بهترین شیوه آنها را انجام می‌دهد، در نتیجه، وظیفه‌ای جز اطاعت و اجرا نخواهد داشت، اما نمی‌تواند به خوبی از عهده کارهایی برآید که مسئولیت آن با خودش است؛ حتی اگر ساده‌ترین امور هم باشد؛ آن هم نه به این علت که جسمش قادر به انجام آن نیست یا فکرش از درک آن عاجز است، بلکه به این سبب که روحش نمی‌تواند عواقب آن را تحمل کند. در نتیجه، خطرهای موهوم و مشکلاتی حل‌نشدنی را برای خود تصور می‌کند و برای حفظ خودش، از آنها فرار می‌کند! ... این عادت‌های روحی بردگان، همان چیزی است که آنان را به بردگی کشانده است. بنابراین، عادت‌های روحی بردگان، صرفاً براساس فرمانی مبنی بر الغای بردگی از بین نمی‌رود، بلکه باید از شرایط جدیدی کمک گرفت که احساسات و عواطف افراد را تغییر می‌دهد؛ همچنین باید از نیروهایی استفاده کرد که ضعف روحی آنان را تقویت می‌کند و آنان را دچار تغییر و تحول درونی می‌کند؛ تا از این طریق، بتوان شخصیت انسانی متواضع را جایگزین شخصیت قبیح و مسخ شده آنان کرد؛ و بی اغراق، این همان چیزی است که اسلام آن را انجام داده است.

اسلام در آغاز، تلاش کرد تا رفتار افراد با بردگان را تغییر دهد، و لذا، تعامل نیک با بردگان را سرلوحه رفتار مسلمانان قرار داد؛ زیرا، هیچ چیزی مانند رفتار نیک، به روان نامتعادل بردگان تعادل و توازن و اعتبار نمی‌بخشد. در نتیجه، بردگان این احساس را پیدا کردند که آنان هم دارای شخصیتی انسانی و نیز کرامت و ارزشی ذاتی هستند، و اگر بخواهند، آنان هم می‌توانند طعم آزادی را بچشند. بنابراین، بردگانی را که اسلام آزاد نمود، مانند بردگان آزادشده آمریکا نبودند تا از آزادی به دست آمده فرار کنند!

همان گونه که تا این جا دیدیم، رفتار پسندیده اسلام با بردگان و بازگرداندن شخصیت و جایگاه انسانی به آنان، در حدّ اعلای خود قرار دارد. گذشته از آن چه در بالا بدانها اشاره شد

اینک بیاید به بررسی نمونه های دیگری از این باب بپردازیم:

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وسلم) میان برخی از غلامان و بردگان، و نیز عده ای از افراد آزاد و سرشناس، پیمان برادری برقرار کرد؛ مثلاً، او میان بلال حبشی با خالد بن رویحه خثعمی، و نیز میان غلامش زید بن حارثه با عمویش حمزه و همچنین میان خارجه بن زید با ابوبکر صدیق پیوند برادری ایجاد نمود. این پیمان، به عنوان رابطه‌ای حقیقی و به منزله رابطه‌ای نَسَبی بود، تا جایی که به درجهٔ ارث‌بردن از یک‌دیگر می‌رسید!

آری! رسول اکرم (صلی الله علیه وسلم) حتی به این امر نیز اکتفا نکرد، و دختر عمه‌اش (زینب بنت جحش)، که جزو قبیلهٔ برتر قریش بود، را به ازدواج غلامش زید بن حارثه درآورد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) با ایجاد این پیوند، هدف والایی را مد نظر داشت و آن، بالابردن جایگاه اجتماعی بردگان (از انسان‌هایی ستم‌دیده و تحقیر شده در آن دوران) به جایگاه بزرگ‌ترین سران عرب و قریش بود.

ایشان حتی به این امر نیز بسنده نکردند، و غلامش زید بن حارثه را به فرماندهی سپاهی منصوب کرد که افراد آن سپاه، جزو مهاجرین، انصار و سایر بزرگان عرب بودند؛ و حتی زمانی که زید به شهادت رسید، فرماندهی سپاه را به پسرش اسامه بن زید (که جوانی بیش نبود) سپرد؛ و این در حالی بود که بزرگان اصحاب پیامبر (از جمله عمر بن خطاب) جزو افراد آن سپاه بودند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) با این اقدام، بار دیگر، نه تنها به بردگان، برابری انسانی با انسان‌های آزاد را اعطا کرد، بلکه به آنان حق فرماندهی و رهبری بر افراد آزاد را نیز بخشید؛ و در این امر تا جایی پیش رفت که فرمود:

[اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا، وَإِنْ اسْتَعْمَلَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ حَبَشِيٌّ، كَأَنَّ رَأْسَهُ زَبِيئَةٌ مَا أَقَامَ فِيكُمْ] كِتَابُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ

﴿به روایت بخاری﴾

از رهبر و فرمانده‌تان اطاعت کنید و گوش به فرمان او باشید؛ حتی اگر بر شما برده‌ای حبشی گماشته شود که چهره‌اش همچون دانهٔ کشمش [سیاه] باشد؛ به شرطی که احکام کتاب خداوند را در میان شما اجرا کند.

بنابراین، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) حق رسیدن به بالاترین مقام‌های حکومتی و حتی رهبری مسلمانان را به بردگان عطا فرمود. عمر بن خطاب (رضی الله عنه) زمانی که می‌خواست جانشین تعیین کند، گفت: «حتی اگر سالم - غلام حذیفه - زنده بود، او را به خلافت منصوب می‌کردم». همچنین، زمانی که بلال حبشی در مسئله‌ای به شدت با عمر ابن خطاب مخالفت کرد، عمر ابن خطاب هیچ راهی برای پاسخ‌دادن به او نیافت، جز این که بگوید: «خدایا! در مقابل بلال و یارانش به من کمک کن!» ... آری، این همان خلیفه‌ای بود که بر مسلمانان حکومت می‌کرد و تمامی امپراتوری‌های جهان حتی از نامش می‌ترسیدند، و در صورت تمایل می‌توانست دستور بدهد تا بلال و دیگران - به زور - از او اطاعت کنند.

حال، با توجه به سؤالی که در بالا مطرح شد می‌توان گفت که اسلام مردم را به آزادی بردگان فرا خواند و به هر طریقی که میسر بود آنان را برای انجام این کار ترغیب و تشویق کرد. البته، این امر بخشی از تربیت روحی بردگان بود تا آنان احساس

کنند که می‌توانند به آزادی برسند و از حقوق افراد آزاد بهره مند گردند، و همچنین علاقه آنان به آزادی بیشتر شود و عواقب و پیامدهای آن را نیز بپذیرند. در چنین حالتی بود که اسلام بی‌درنگ حق آزادی را به آنان عطا کرد؛ زیرا، اینک آنان آمادگی و شایستگی کافی را داشتند تا از این آزادی بهره گرفته و از آن نگهداری کنند.

همان گونه که دیدیم، اسلام مردم را به آزادی بردگان فراخواند، مقدمات و مقررات آن را فراهم کرد و به محض اینکه برده ای درخواست آزادی می نمود، آزادی را به وی می بخشیدند (باتوجه به آیه نور/۳۳ که در صفحات قبل آمد). منتها، نظام های اروپایی، آزادی را به صورت اجباری و بدون درخواست فرد و حتی برخلاف میلش به او دادند. این بود که بردگان توانستند در سایه قوانین اسلام، به آزادی واقعی روحی- روانی و نیز رفیع ترین درجات انسانی، اجتماعی و سیاسی برسند، اما، صدور قانون آبراهام لینکن هیچ نوع بهره روحی را برای بردگان در بر نداشت. حتی نویسندگان اروپایی خودشان اعتراف می‌کنند زمانی بردگی لغو شد که به علت بد بودن اوضاع زندگی بردگان و فقدان تمایل یا توانایی انجام کار، بازده آنان کاهش یافته بود، به گونه‌ای که هزینه‌های یک برده - اعم از هزینه‌های زندگی و نگهداری او - بیش از درآمدی بود که فرد با نگهداری آن برده بدان دست می‌یافت. علاوه بر این، بردگان اقدام به شورش‌های پی در پی کردند. در نتیجه، ادامه نظام بردگی به امری محال و غیر ممکن تبدیل شد.

این امر، درک عمیق اسلام از سرشت انسان و یافتن بهترین ابزارها برای معالجه آن را نشان می‌دهد. علاوه بر این، اسلام پس از تربیت افراد در زمینه حفظ آزادی و تحمل عواقب آن، به آنان آزادی می‌بخشد و همه این امور را براساس ایجاد علاقه و محبت میان همه اقشار جامعه (و قبل از ایجاد تضاد و تعارض طبقاتی) انجام می‌دهد؛ و این برخلاف جنگ و جدال خانمان سوزی بود که در اروپا به وجود آمد و جان هزاران نفر را گرفت و فواید لغو برده داری را ضایع کرد.

اکنون، درباره بزرگ‌ترین عاملی سخن می‌گوییم که باعث شد اسلام اصولی را برای آزادی بردگان قرار دهد تا در طول نسل‌ها بدان عمل شود.

اسلام همه ریشه‌های گذشته بردگی را به طور کامل خشکاند، به جز یک منبع که امکان از بین بردن آن وجود نداشت، و آن، مسئله بردگان جنگی بود. اینک، بیایید به تفصیل این مطلب بپردازیم:

در آن زمان، عرف و عادت چنین بود که اسیران جنگی را یا به بردگی می‌گرفتند یا آنان را می‌کشتند

در صفحه ۲۲۷۳ دایره المعارف مشهور «تاریخ جهان» Universal History of the World چنین آمده است: «در سال ۵۹۹، موریس - امپراتور روم - به خاطر حفظ اقتصاد کشور، از پرداخت فدیة در مقابل چند هزار اسیری که توسط اوری‌ها به اسارت درآمده بودند خودداری کرد. در نتیجه، فرمانده اوری‌ها همه آنان را به قتل رساند».

این عادت بسیار قدیمی و ریشه‌دار در تاریخ بود که تقریباً به انسان‌های اولیه بازمی‌گشت و در دوره‌های مختلف همراه با انسان‌ها وجود داشته است.

در چنین شرایطی بود که اسلام ظهور کرد، و میان پیروان و دشمنانش جنگ‌هایی درگرفت. مسلمانانی که به اسارت در می‌آمدند، نزد دشمنان اسلام به عنوان برده درمی‌آمدند و آزادی‌شان سلب می‌گردید. دشمنان اسلام، با مردان مسلمان با خشونت و ظلمی که در آن روز وجود داشت رفتار می‌کردند، و زنان مسلمان را هم به راحتی مورد تجاوز قرار می‌دادند؛ حتی گاهی در بهره‌بردن از یک زن، مالکان با فرزندان و دوستانشان نیز شریک می‌شدند تا هرکدام از آنان که بخواهند بدون هیچ نظم و قانون یا احترامی به انسانیت آن زنان - اعم از باکره یا غیره - از آنان بهره‌گیرند. کودکانی هم که به اسارت درمی‌آمدند، در سایه این بردگی خوارکننده و ناخوشایند بزرگ می‌شدند.

بنابراین، عقلاً و منطقاً شایسته نبود که مسلمانان کسانی را که به اسارت می‌گرفتند آزاد کنند؛ زیرا، سیاست آن نیست که با آزادکردن اسیران متخاصم، آنان را علیه خود تحریک کنی، در حالی که خویشانت، افراد قومیت یا پیروان دینت از خواری و شکنجه آنان رنج برند (زیرا، ترحم بر «گرگ تیزدندان» موجب «ستم بر گوسفندان» است!). در چنین حالتی، عادلانه‌ترین و بلکه تنها قانونی که می‌توان از آن بهره‌برد، مقابله به مثل است و بس. البته، اسلام فقط و فقط در جنگ مشروع اجازه داده است که مسلمانان از دشمنانشان برده بگیرند (آن هم فقط وقتی که دشمنان شان، مسلمانان اسیرشده را برده کنند)، درغیراینصورت، مسلمانان اجازه ندارند کسی را برده و کنیز کنند.

با این حال، نباید تفاوت‌های عمیقی که میان اسلام و نظام‌های دیگر در زمینه جنگ و اسیران جنگی وجود دارد را از نظر دور داشت.

هدف غیرمسلمانان از جنگ فقط غارت، کشتار و به بردگی کشیدن ملت‌ها بود. به طوری که آن جنگ‌ها براساس علاقه ملت‌ها به تسلط بر ملت‌های دیگر و کشورگشایی و افزودن بر خاک کشورشان یا بهره‌کشی از منابع کشورهای دیگر و نیز براساس خواسته‌های نفسانی شخصی پادشاهان یا فرماندهان جنگی صورت می‌گرفت تا غرور شخصی یا حس انتقام‌جویی‌شان را ارضا کند. در ضمن، علت اینکه اسیران را به یوغ بردگی می‌کشیدند فقط این نبود که با مالکانشان اختلاف عقیده داشتند یا از جایگاه اخلاقی و روحی پایین تری نسبت به آنان برخوردار بودند، بلکه تنها علت بردگی‌شان فقط شکست خوردن در جنگ بود و بس.

به علاوه، جنگ‌هایشان فاقد اصول یا قوانینی بود که از تجاوز به نوامیس یا تخریب شهرهایی که صلح را پیشنهاد می‌کردند یا کشتن زنان، کودکان و سالخورده‌گان جلوگیری کند. لذا، از آنجایی که این جنگ‌ها بدون وجود اندیشه یا هدفی انسانی انجام می‌گرفت، فقدان قوانین انسان دوستی نزد آنان امری طبیعی بود.

منتها، هنگامی که اسلام آمد، تمامی این امور را باطل کرده و جنگ را جز به عنوان جهاد در راه خدا حرام اعلام کرد؛ آن هم جهاد برای راندن تجاوزکاران از سرزمین مسلمانان یا درهم شکستن نیروهای متجاوزی که با توسل به زور و خشونت می خواهند مسلمانان را از دین شان برگردانند و یا از میان برداشتن نیروهای گمراهی که مانع راه دعوت و تبلیغ اسلام شده و مردم را از دیدن و شنیدن حقیقت باز می دارند

خداوند در این باره می فرماید:

[وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ]

و در راه خدا بجنگید [آن هم فقط] با کسانی که با شما می جنگند. و از حدّ تجاوز نکنید [و بی گناهان را نکشید و ویرانی به بار نیاورید]؛ [زیرا] خداوند تجاوزکاران را دوست نمی دارد. (بقره / ۱۹۰)

همچنین می فرماید:

[وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ]

با آنان بجنگید تا فتنه ای باقی نماند [و نیرویی نداشته باشند که به وسیله آن بتوانند شما را از دین تان بازگردانند] و دین خالصانه از آن خداوند گردد [و مؤمنان جز از خدا نترسند و آزادانه براساس آیین خود زندگی کنند]. پس اگر [از روش نادرست خود] دست برداشتند [و اسلام را پذیرفتند، دست از آنان بردارید، چرا که] خدا به آنچه می کنند، بیناست [و سرانجام، آنان را به سزای اعمالشان می رساند]. (انفال/ ۳۹)

و این هم دعوت مسالمت آمیزی که هیچ کس را به پذیرش اسلام مجبور نمی کند:

[لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ]

هیچ اجباری در [قبول] دین نیست، [چرا که] هدایت از گمراهی مشخص شده است. (بقره/ ۲۵۶)

ماندن مسیحیان و یهودیان بر دین خویش و نیز برجای ماندن کلیساها، کنیسه ها، دیرها و آتشکده ها در سرزمین های اسلامی که تا امروز نیز این امر ادامه دارد، خود دلیلی است قاطع در اثبات اینکه اسلام با توسل به زور، دیگران را مجبور به پذیرش آیین خود نمی کند.

﴿از جمله نویسندگان غربی ای که به این خصیصه برجسته اسلام اقرار کرده اند، می توان به این مورخان مشهور اشاره کرد: گوستاولوبون در کتابش با عنوان «تمدن اسلام و غرب»؛ ادوارد براون در کتابش با عنوان «تاریخ ادبیات ایران»؛ توماس آرنولد در کتابش با عنوان «دعوت به سوی اسلام»؛ ویل دورانت در کتاب مشهورش «تاریخ تمدن»

باید به این نکته هم توجه داشت که چنانچه مردم اسلام را بپذیرند و به سوی دین واقعی هدایت شوند، هیچ خصومت، جنگ و تجاوزی از سوی گروهی علیه گروه دیگر یا برتری و تفاوتی میان یک مسلمان با مسلمان دیگر روی زمین باقی نخواهد ماند و هیچکس بر دیگری جز براساس تقوا و پرهیزگاری برتری نخواهد داشت. همچنین، اگر کسی از قبول اسلام خودداری کند و دین پیشین خود را در چهارچوب نظام اسلامی حفظ کند، با وجود این که اسلام به برتر بودن عقیده و راه و روش خود باور دارد، اما این حق را به افراد می‌دهد تا بدون هیچ‌گونه اجبار یا اکراهی بر دین سابق خویش باقی بمانند (به شرط اینکه در مقابل حمایت جامعه اسلامی از آنان، جزیه پردازند. جزیه عبارت است از مالیات سرانه ای که پیروان دیگر ادیان به حکومت اسلامی می‌پردازند. البته، چنانچه جامعه اسلامی قادر به حمایت از آنان نباشد، آنان حتی مجبور به پرداخت جزیه هم نیستند).

در تکمیل مطالب فوق باید گفت که در اسلام، هرگز هیچ جنگی بدون هشدار و اعلام قبلی انجام نگرفته است؛ به دلیل اینکه آخرین فرصت جهت جلوگیری از خونریزی و انتشار صلح در مناطق مختلف زمین فراهم آید. خداوند می‌فرماید:

[وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ]

اگر [کفار یا دشمنانی که شما با آنان می‌جنگید] به صلح و آشتی متمایل شدند، شما هم بدان رو بیاورید و بر خداوند توکل کنید. (انفال/۶۱)

البته، جنگ های مسلمانان بر مبنای قوانین اسلامی صورت می‌گیرد، نه بر پایه هوس کشورگشایی یا بهره‌کشی ملت‌های دیگر یا غرور فرماندهان جنگی و پادشاهان مستبد. به علاوه، این جنگ ها زمانی روی می‌دهد که همه ابزارها و راه‌های مسالمت‌آمیز برای هدایت بشر به بن‌بست برسد.

با وجود این، جنگ دارای اصول و قوانینی است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) خلاصه وار چنین به آن اشاره فرموده‌اند:

[اغْزَوْهُ بِاسْمِ اللَّهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، قَاتِلُوا مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ، اغْزُوا وَكَلَّا تَعْدِرُوا، وَكَلَّا تَمُتُّلُوا، وَكَلَّا تَقْتُلُوا وَلِيدًا]

به روایت مسلم، ابوداود و ترمذی.

با نام خدا و در راه خدا بجنگید؛ و با کسانی که نسبت به خدا کفر می‌ورزند پیکار کنید. بجنگید اما خیانت نکنید! دشمن را مثله [= اعضای بدنشان را قطعه قطعه] نکنید و کودکان را نکشید. [۲۰]

بنابراین، هیچ احدی را نباید کشت جز کافری حربی که با سلاح در مقابل مسلمین ایستاده و با آنان می‌جنگد. همچنین، نباید هیچ‌گونه ویرانگری یا تخریب، هتک حرمت یا ایجاد شرّ و فساد صورت گیرد؛ زیرا، خداوند خود می‌فرماید:

[وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ]

و خداوند مفسدان را دوست ندارد. (مائده/۶۴)

حال، دلیل اینکه اسلام دشمنانش را اسیر می کرد، فقط بدان علت بود که یا برای تجاوز و یورش به سرزمین اسلام آمده بودند یا در برابر ابلاغ هدایت الهی به دیگران قَدْ عَلِمَ می کردند. حتی با این حال، عادت مسلمانان چنین نبوده است که همیشه اسیران را به بردگی درآورند؛ مثلاً پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) ۶۰۰۰ اسیر حُنین و نیز برخی از اُسرای مشرک جنگ بدر را بدون دریافت فدیة (=غرامت) و به صورت یکجانبه، و گروهی دیگر را در مقابل دریافت فدیة آزاد کردند. هم چنین ایشان از مسیحیان نجران جزیه دریافت کرده و اُسرایشان را به آنان بازگرداندند.

در این جا، این نکته لازم به ذکر است تنها آیه ای که در آن از اسیران جنگی سخن به میان آمده، آیه زیر است:

[فَإِمَّا مَنَّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا]

سپس، بعداً یا بر آنان مَنّت می گذارید [و بدون دریافت فدیة و به صورت یکجانبه آنان را رها می کنید] و یا [در مقابل آزادی شان از آنان] فدیة می گیرید. [این وضعیت، خواه با دریافت اموال و خواه با تبادل اُسرای طرفین، ادامه خواهد داشت] تا جنگ، بارهای سنگین خود را بر زمین نهد و نبرد پایان یابد. (محمد/۴)

همان گونه که می بینید، در آیه مذکور سخن از بردگی به میان نیامده است، بلکه فقط مباحثی چون فدیة و آزادی یکجانبه اُسرا مطرح شده است تا به بردگی درآوردن آنان نه به صورت قانونی همیشگی بلکه به شکل امری درآید که فقط در صورت اقتضای شرایط، مسلمانان بدان روی آورند.

علاوه بر این، افرادی که به اسارت نیروهای مسلمانان درمی آمدند، با آن رفتار بزرگوارانهای روبه رو می شدند که در صفحات پیشین از آن سخن گفتیم؛ آنان از شکنجه و تحقیر در امان بودند و چنانچه خواستار آزادی بودند و برای آن تلاش و عواقب آن را تحمل می کردند، آزاد می شدند.

در حقیقت، اسلام نه بردگی را تأیید می کند و نه خواستار آن است. درضمن، بردگی یک اصل همیشگی نیست که اسلام بخواهد آن را حفظ کند؛ یعنی از دیدگاه اسلام، بردگی وضعیت موقت و گذرای است که در نهایت به آزادی بردگان می انجامد.

از اینها گذشته، دوره ای را که بردگان و اُسرا در سرزمین های اسلامی سپری می کنند، در حقیقت دوران معالجه روحی و روانی آنان است؛ زیرا، هنگامی که آنان در فضای جامعه ی اسلامی زندگی می کنند و از نزدیک، عدالت الهی را روی زمین مشاهده می کنند، ارزش های رفیع اسلام و حس انسان دوستی مسلمانان، آنان را مورد عنایت قرار می دهد. در نتیجه، روح

آنان نیز از شادابی اسلام بهره می‌گیرد و دیدگان‌شان به نور حقیقت روشن می‌شود. در این شرایط، چنانچه خواستار آزادی باشند و برای آن تلاش کنند، جامعه اسلامی به وسیله آزادسازی یا بازخرید داوطلبانه، آزادی را به آنان باز می‌گرداند.

زنان به اسارت درآمده: درباره زنان به اسارت درآمده نیز باید گفت که اسلام حتی در حالت بردگی‌شان در مقایسه با رفتاری که در کشورهای غیر مسلمان با آنان می‌شد، آنان را بیشتر گرامی می‌داشت و به حقوق‌شان احترام بیشتری می‌گذاشت. طبق عادت آن دوران، ناموس زنان اسیر برای هرکسی که می‌خواست آنان را به فحشا بکشاند به تاراج می‌رفت، و در بیشتر موارد، سرنوشت این زنان چنین بود. اما، اسلام آنان را فقط از آن مالکان‌شان می‌دانست و اجازه نمی‌داد با کسی جز او رابطه جنسی داشته باشند، و به جای کشاندن آنان به وادی فحشا و انجام کارهای طاقت فرسا، آنان را به جنگاوران مسلمان می‌بخشید تا با آنان و در کنار خانواده‌های آنان (آن هم با کمال احترام) زندگی کنند و در خدمت مجاهدان راه خدا باشند (گرچه زمینه آزادی چنین آسرای را نیز به تدریج از طریق آزادسازی داوطلبانه و حق بازخرید فراهم می‌ساخت).

علاوه بر این، کنیزی که از مالکش فرزندی به دنیا می‌آورد، به همراه فرزندش آزاد به شمار می‌آمد و با کنیزان، براساس رفتار نیکی که اسلام مردم را بدان سفارش کرده بود برخورد و تعامل می‌شد.

این هم آیه ای که اغلب مورد توجه معترضان به مسئله کنیز در اسلام است:

[وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ]

و زنان شوهردار [بر شما حرام شده‌اند] مگر زنانی که [آنان را در جنگ دینی مسلمانان با کافران] اسیر کرده باشید، که [در این صورت، نکاح شوهران کافرشان با اسارت لغو می‌گردد و بعد از پاک شدن رحم ایشان،] برای شما حلال می‌باشند. این را خدا بر شما واجب گردانده است. (نساء/۲۴)

و اینک، توجیه این دست‌ورق‌رانی:

۱- زنی که به اسارت مسلمانان درآید، اگر اسلام نیاورد، یا با پرداخت پول (= فدیة) آزاد می‌گردد یا باید زندانی شود.

۲- اگر فدیة ندهد، ولی (به هر طریق) به کفرستان برگردد و در حالت کُفر بمیرد، تا ابد در دوزخ خواهد ماند.

۳- ناخوشایند است اگر زنی برای همیشه در زندان بماند.

بنابراین، به عقد مسلمانان درآمدنِ زنانی که قادر به پرداخت فدیة نیستند، بهتر از «کُفر» و «در زندان ماندن همیشگی» است.

و اگر گفته شود (باوجود این همه حسن انسان دوستی ای که در اسلام وجود دارد) چرا اسلام بدون گرفتن فدیة، این زنان را آزاد نمی‌کند، در صفحات قبل عرض کردیم که عقلاً و منطقاً شایسته نیست که مسلمانان کسانی را که به اسارت گرفته‌اند،

به همین راحتی آزاد کنند (گرچه بسیاری را هم بنابر دلایلی بدون فدیة آزاد کردند)؛ زیرا، سیاست آن نیست که با آزادکردن اسیرانِ متخاصم، آنان را علیه خود تحریک کنی، در حالی که خویشانت، افراد قومت یا پیروان دینت از خواری و شکنجه آنان رنج برند. در چنین حالتی، عادلانه‌ترین و بلکه تنها قانونی که می‌توان از آن بهره بُرد، مقابله به مثل است و بس. منتها، اسلام حتی در این مقابله به مثل، جانب احتیاط را در نظر می‌گیرد و نه تنها بردگان را محترم می‌شمرد، بلکه نه اجازه می‌دهد آنان برای همیشه در زندان بپوسند و نه به کفرستان برگردند. (البته، اگر با دیدی معقولانه به این مسئله بنگریم، می‌بینیم که جلوگیری از بازگشت این زنان به کفرستان، نشانهٔ رحم و شفقت اسلام نسبت به آنان است؛ زیرا، با اینکه ممکن است در این دنیا مجبور به تحمل دوری از خویشاوندان خود در کفرستان باشند، اما، پس از این حیات چند روزهٔ دنیا، در قیامت حیاتی سعادت‌مند و جاودانه خواهند داشت).

آری! این داستان بزرگی در اسلام و یکی از صفحات درخشان تاریخ بشریت بود. همان طور که دیدیم، اسلام نه تنها بردگی را جزو اصول خود قرار نداده است، بلکه از راه‌های گوناگون برای آزادی بردگان تلاش می‌کند.

در این جا شایسته است به چند نکته دربارهٔ این موضوع اشاره کنیم.

ما در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که آمریکایی‌ها در سر درِ هتل‌ها و باشگاه‌هایشان با وقاحت و بی‌شرمی تابلوهای «مخصوص سفیدپوستان!» یا «ورود سگ‌ها و سیاه‌پوستان ممنوع!» نصب می‌کنند و گروهی از سفیدپوستان متمدن(!) به یک سیاه‌پوست حمله‌ور شده و او را نقش بر زمین کرده و تا دمِ مرگ او را می‌زنند، در حالی که افسر پلیس هم آن‌جا ایستاده و هیچ دخالتی نمی‌کند و برای کمک به هم‌وطن، هم‌کیش و هم‌زبانش گامی برنمی‌دارد. این در حالی است که آن سیاه‌پوست نیز همچون او یک انسان است. این بلندترین قله‌ای است که انسان قرن بیست و یکم در زمینه تمدن بدان دست یافته است

اما زمانی که یک غلام زرتشتی عُمَر بن خطاب را تهدید به مرگ کرد، عُمَر آن غلام را زندانی یا تبعید نکرد یا دستور کشتن او را نداد؛ در حالی که آن غلام حقیقت را مشاهده می‌کرد ولی به علت تعصب شدید نسبت به عقاید باطلش هم‌چنان بر آتش پرستی اصرار داشت. آری! عُمَر چه بی‌فرهنگ و بی‌تمدن بود و چه بسیار کرامت انسانی را مورد تحقیر قرار داد که گفت: «غلامی مرا تهدید کرده است!» سپس او را آزاد گذاشت تا اینکه مرتکب جرمش شد و خلیفهٔ مسلمانان را به قتل رساند. آری! عُمَر او را زندانی یا تبعید نکرد؛ زیرا حق نداشت و نمی‌توانست کسی را قبل از ارتکاب جرم مجازات کند.

این در حالی است که در قرن بیستم شاهد محرومیت سیاه‌پوستان آفریقا از حقوق شهروندی‌شان و کشته یا شکارشدن آنان بودیم

﴿ به تعبیر روزنامه‌های گستاخ انگلیس!﴾

زیرا، آنان به خود آمده و احساس عزت و کرامت کرده و در نتیجه خواستار آزادی خودشان بوده اند. این اوج قله عدالت انگلیس و نهایت تمدن انسان و اصول والایی است که به اروپا حق حکومت بر همگان را اعطا کرده است! اما، اسلام وحشی است(!) زیرا، به پیروانش شکارکردن و کشتن انسان‌ها را به عنوان تفریح به علت سیاه‌پوست بودن‌شان نیاموخته است، بلکه به حدی در گرداب عقب‌افتادگی و انحطاط سقوط کرده(!) که معتقد است باید از یک غلام سیاه بنام بلال حبشی - که به عنوان حاکم جامعه انتخاب شده است - اطاعت و پیروی کرد!

کنیز در اسلام حساب دیگری دارد.

اسلام به مالک اجازه داده است چند کنیز از اسیران جنگی را برای خود نگه دارد و به تنهایی از آنان بهره ببرد و چنانچه خواست با آنان ازدواج کند. امروزه اروپا این امر را تقبیح و محکوم می‌کند و این رفتار با کنیزان را توحش و برخوردی حیوانی و زشت می‌داند؛ زیرا، به نظر آنان، اسلام کنیزان را به کالایی بی‌بها و اجسامی بی‌ارزش تبدیل می‌کند که همه وظیفه آنان در زندگی، ارضای لذت حیوانی مالکان شان است و بس.

گناه حقیقی اسلام در این امر این است که فحشا را مجاز ندانسته است! زیرا، در کشورهای دیگر، زنانی که به اسارت در می‌آمدند، به علت فقدان سرپرست و عدم وجود غیرت ناموسی مالکانشان، به گرداب فحشا و روسپی‌گری سقوط می‌کردند. به طوری که چه بسا خود مالکانشان آنان را به این کار زشت و پلید وادار می‌کردند، و در نتیجه، از راه این تجارت کثیف به کسب درآمد می‌پرداختند. اما اسلام - که به زعم آنان آیین عقب‌مانده‌ای است - فحشا را نپذیرفته و بر حفظ جامعه از گناه تأکید داشته است. در نتیجه، این کنیزان را فقط از آن مالک‌شان می‌داند و وظیفه تأمین خوراک و پوشاک و حفظ آنان از گناه و تأمین متقابل نیاز جنسی آنان را به عهده مالک قرار داده است.

اما، اروپاییان تحمل این توحش و رفتار حیوانی اسلام (!) را ندارند، و لذا، فحشا را آزاد و قانونی اعلام کردند و آن را تحت حمایت قانونی قرار دادند! به علاوه، اقدام به انتشار آن در همه کشورهایی کردند که گام‌های استعمارگران آن را تسخیر کرده است.

حال باید پرسید:

با تغییر عنوان بردگی، چه تغییری در آن به وجود آمده است؟!

کرامت و ارزش انسانی فاحشه‌ها - که قادر به رد هیچ درخواستی نیستند - کجا رفته است در حالی که هیچ‌کس آنان را جز برای لذت و بهره محض جسمی نمی‌خواهد؟!

آیا این پلیدی و ناپاکیِ ظاهری و باطنی را می‌توان با شرایطی که مالک و کنیز در سایهٔ اسلام در آن به سر می‌برند، مقایسه کرد؟!

اسلام دربارهٔ خود و دیگران صراحت و صداقت داشته و گفته است: این بردگی است و این افراد برده‌اند، منتها چگونگی رفتار با آنان را نیز بیان کرده است. اما، این تمدنِ ساختگی، در خود چنین صراحتی را نمی‌یابد. در نتیجه، روسپی‌گری و فحشا را بردگی نمی‌داند، بلکه آن را ضرورت اجتماعی نامیده است!

چرا این امر ضرورت است؟

زیرا مرد متمدن اروپایی نمی‌خواهد مسئولیت هیچ‌کس - حتی زن و فرزندش - را به عهده بگیرد. بلکه می‌خواهد بدون تحمل پیامدها و عواقب، از زنان بهره‌گیرد و لذت ببرد. جسم زن را می‌خواهد تا به وسیلهٔ آن شهوت جنسی خود را فرو بنشاند. دیگر برایش مهم نیست که این زن چه کسی است، و احساساتش نسبت به آن زن یا احساسات آن زن نسبت به خودش برایش اصلاً مهم نیست. آری! آن مرد پیکری است که همچون چهارپایان جفت‌گیری می‌کند. زن نیز مانند جسمی بی‌اختیار، این جفت را می‌پذیرد و خود را نه تنها در اختیار یک نفر بلکه در اختیار هر کسی قرار می‌دهد. اروپائیان در حالی صدای خود را علیه چندهمسری بلند می‌کنند که گشت و گذار مردان اروپایی در میان مجموعه‌ای از زنان، امری قابل قبول در اندیشه فاسد آنان است. زن کِنِدی (رئیس جمهور اسبق آمریکا) صراحتاً گفته است که شوهرش ۲۰۰ تا ۳۰۰ دوست دختر داشته است!! هر یک از مردان آنان با لشکری از معشوقه‌ها بدون هیچ مانعی رابطه دارد، اما اگر همین کار با تعداد کمی از زنان و در چهارچوبی اخلاقی و شریعت خدایی (=اسلام) آن هم با حفظ ارزش و کرامت زنان انجام گیرد، کاری حرام و غیر اخلاقی به حساب می‌آید و شخص در قفس اتهام قرار می‌گیرد!

آری! این همان ضرورت اجتماعی ای است که به بردگی‌کشاندن زنان در غرب را مجاز و روا می‌داند.

از سوی دیگر، باید پرسید که این چه کرامت و ارزشی برای زن است که تصویر زنان زیبا در تبلیغات و رسانه‌ها و در بازار زیبایی همواره به چشم می‌خورد؟! این چه نوع تمدنی است که در آن، با پایان یافتن دوران زیبایی زنان و رسیدن آنان به سن پیری، همانند هر وسیله دیگری که کاربردش تمام می‌شود، دور انداخته می‌شوند؟! در این تمدن، سهم کسانی که زیبا نیستند چیست؟! سهم مادر پیر و مادر بزرگ سالخورده چیست؟! آری، پناهگاه او خانهٔ سالمندان است، و دیگر کسی به دیدار او نمی‌رود و خبری از او گرفته نمی‌شود، دیگر دوستی مهربان یا خویشاوندی دلسوز برایش باقی نمانده است. اما، در اسلام، با افزایش سن زن، احترامش نیز افزایش می‌یابد و حق او بیشتر می‌شود؛ زیرا، وظیفهٔ خود را انجام داده و اینک نوبت فرزندان و نوه‌ها و خانواده و جامعه است تا دین خود را نسبت به او انجام دهند.

در ضمن، علت الغای فحشا در برخی کشورهای متمدن غربی، به علت وجود کرامت انسانی آنان، یا داشتن غیرت و عزت اخلاقی، و دوری از گناه نبوده است، بلکه علت این امر وجود زنان منحرف فراوانی بوده است که جامعه را از وجود فاحشه‌های حرفه‌ای بی‌نیاز کرده است، به طوری که دیگر نیازی به دخالت دولت احساس نمی‌شده، و لذا، بازار فاحشه‌خانه‌های دولتی، بی‌رونق مانده است!

با وجود این، غرب بر دیگران فخرفروشی می‌کند و از وضعیت کنیزها در اسلام (آن هم نه امروز بلکه بیش از ۱۴۰۰ سال پیش و طبق اقتضای زمانه) عیب‌جویی می‌کند! در حالی که این قانون علی‌رغم اینکه همیشگی و دائمی نبوده است، اما، از برنامه و نظامی که امروزه در قرن بیست و یکم برپاست، بسی پاک‌تر و ارزشمندتر است. بی‌تردید، این تمدن اروپاست که مردم را به سوی فحشا سوق می‌دهد و آن را به رسمیت می‌شناسد؛ خواه این امر از سوی فاحشه‌های رسمی باشد یا زنان منحرف و هوسباز!

﴿آنچه خواندید، بردگی زنان، مردان، ملت‌ها و نژادها در اروپا تا قرن بیست و یکم بود که متأسفانه از راه‌های متعددی همچنان در حال افزایش است.

در این‌جا دیگر نیازی نیست از به بردگی کشیدن مردم توسط حکومت‌های کمونیستی یاد کرد که آنان حتی حق انتخاب شغل یا محل کارشان را هم ندارند؛ یا لزومی ندارد درباره‌ی به بردگی درآوردن کارگران در نظام سرمایه‌داری غرب به وسیله‌ی کارفرمایان و سرمایه‌داران سخن گفت که هیچ‌گونه اختیاری ندارند جز انتخاب مالک و سروری که برایش خدمت کنند.

اقتباس از کتاب



شبهاتی پیرامون اسلام

و اخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين و صل الله على محمد و اله و صحبه اجمعين